به بهانه اجراي نمايش مرگ فروشنده

**يک خبرخوب براي تئاتر مشهد**

جيم - مورخ پنج‌شنبه 1391/02/14 شماره انتشار 18109

نويسنده: اعظم عامل‌نيک \* عکس: احمد خرم‌طوسي



خبرش را که مي‌شنويم زياد جدي‌اش نمي‌گيريم. اجراي يک نمايش حرفه‌اي در مشهد تيتر خبري است که چندان اميدوارانه نيست براي همين به روي خودمان نمي‌آوريم و از کنارش مي‌گذريم. کم‌کم خبرش را بيشتر مي‌شنويم. چند آشنا مي‌بينيم که سري به کار زده‌اند. از هم مي‌پرسيم نکند جدي باشد؟ اين‌که اثري از آرتور ميلر توسط يک گروه جدي نمايش و در يک سالن خصوصي اجرا مي‌شود کمي وسوسه مان مي‌کند که سرکي بکشيم. قرار بود برويم سري بزنيم و گزارشي بگيريم اما سرک کشيدنمان جدي شد و تصميم گرفتيم کنار گزارش کمي هم از اوضاع نمايش مشهد بگوييم.

**مرگ فروشنده در يک تماشاخانه خصوصي**

به من گفته‌اند قبل از ساعت هفت و ربع بايد محل اجراي نمايش باشم. اگر دير برسم و اجرا شروع شود با هيچ پارتي‌بازي نمي‌شود وارد شد. وقتي به نشاني که گفته‌اند مي‌رسم کمي گيج مي‌زنم. خبري از بيلبورد يا تابلوي بزرگ نيست. يک تابلوي کوچک است که بين تابلوهاي ديگر تقريبا ديده نمي‌شود. البته توقع ندارم با سالني بزرگ مواجه شوم چون سال‌هاست که مي‌دانم در شهرمان خبري از مکاني مانند نمايش شهر يا هيچ جور سالن نمايش ديگري نيست. وارد که مي‌شوم کلمه چشم‌نواز گيشه توجه‌ام را جلب مي‌کند. اين‌جا يک گيشه واقعي وجود دارد و تماشاگران واقعي که بليت‌هاي واقعي را به قيمت 5 هزار تومان مي‌خرند و منتظر مي‌مانند تا درهاي سالن باز شود. من چون گزارشگر جيم هستم مي‌توانم بروم داخل دفتر منتظر بمانم تا درهاي سالن باز شود اما بروبچ ديگري که براي تماشاي نمايش آمده‌اند بايد در پياده رو منتظر بمانند. اينجا سالن انتظار نداريم. سالن انتظار ما واقع در يک پياده روي ارديبهشتي است. ناگفته نماند که باران هم مثل ما در پياده رو منتظر است. منتظر مرگ فروشنده در يک تماشاخانه خصوصي!

**يکي ما را جدي گيرد**

در دفتر با کارگردان نمايش آشنا مي‌شوم. حجت طباطبايي دانش آموخته کارشناسي بازيگري و کارگرداني نمايش و سرپرست گروه نمايش «شمايل» يعني همين گروهي که اين مکان را راه‌انداخته‌اند، است. قرار مي‌شود بعد از اجرا با هم گپ بزنيم. به پياده رو و به سراغ تماشاگران منتظر مي‌روم. کنجکاو هستم بدانم که چندتايشان از مردم معمولي هستند و چند تا نمايشي داريم. بچه‌هاي گروه مي‌گويند که در مدت اجرايشان چه پيش از تعطيلات نوروز و چه حالا تماشاگران واقعي تعدادشان بيشتر از بچه‌هاي نمايش بوده و براي اثبات حرفشان مي‌گويند: مگر مشهد چندتا بچه تئاتري دارد؟! چيزي که در نگاه اول توجه‌ام را جلب مي‌کند تفاوت در تماشاچي‌ها است. چند تا دانشجو، چند نوجوان، تعدادي آقاي ميانسال کت و شلواري و خانم‌ها با پوشش‌ها و سن‌هاي متفاوت... تعدادي با پيامک خبردار شده است و عده‌اي تبليغات شهري را ديده‌اند. اما چيزي که بيشتر اتفاق افتاده تبليغات دهان به دهان مردم است. خيلي‌ها خبر اجرا را از فاميل و دوستانشان شنيده‌اند. به نظر شما اين اتفاق نمي‌تواند نشان دهنده اين باشد که ما مشهدي‌ها هم تئاتر را دوست داريم و بهتر است کمي اين موضوع جدي گرفته شود؟!

**بايد تخم سبزي بخرم**

نمايش آغاز شده و بازيگران به ترتيب نقش‌هايشان حضور پيدا مي‌کنند و ما دو ساعت و ربع مشغول نمايش مرگ فروشنده هستيم. بروشور نمايش مي‌گويد که بازيگران گروهي باسواد هستند و بعضي هايشان هم مثل «کمال علوي» جزو پيشکسوتان نمايش مشهد هستند. با توجه به طولاني بودن زمان نمايش و عادت نداشتن تماشاگر مشهدي حين اجرا حواسم به دور و بري‌هايم هست، همه مجذوب اتفاق پيش رو هستند هرچند گه گاهي به خاطر صندلي‌هاي سالن سرجايشان جابه جا مي‌شوند. داستان فروشنده پيري که بين ديوارهاي بلند اجتماعش گير افتاده و اگر بخواهد آسمان را ببيند گردنش خرد مي‌شود؛ همه را تحت تاثير قرار داده است. پس از پايان اجرا چهره‌هاي تماشاگران اين نکته را به خوبي نشان مي‌دهد. کارگردان نمايش که پس از پايان اجرا با او گفت‌وگوي کوتاهي دارم دليل توجه مردم به اين نمايش را نزديکي اين متن با فضاي ايراني مي‌داند. از «طباطبايي» درباره ويژگي‌هاي اين اتفاق مي‌پرسم خيلي خلاصه مي‌گويد: «راه‌اندازي نمايش خصوصي، داشتن جا براي تمرين، درک گيشه» درباره خود نمايش هم مي‌گويد: «حضور هنرمندان باسواد و پيشکسوت و اجراي يک نمايش معروف و قابل اعتنا!» نکته‌هاي او را مي‌پسندم و اميدوارم اين اتفاق باز هم در شهر من تکرار شود. در راه برگشت به ديالوگي از «ويلي لومان» فکر مي‌کنم، آن‌جايي که در نهايت نااميدي به فکر خريد تخم سبزي بود تا باغچه‌اي سبز داشته باشد. من هم به نمايش مشهد فکر مي‌کنم و اين اميد که آيا شرايطي فراهم مي‌شود تا جوانه‌هاي بيشتري سبز شده و برويند؟!